

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیمما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در روایاتی بود که استناد به آن‌ها شده برای عدم شمول موثقه عمار نسبت به بواطن غیر محضه که آن جا فرمود «إغسل کل ما اصابه ذلک الماء» و گفتیم عمومش بواطن غیر محضه را شامل می‌شود. بزرگان خواستند روایاتی را و ادله‌ای را اقامه کنند که بواطن غیر محضه از آن «کل» بیرون بیاید. وقتی از کل بیرون آمد، دیگر دلیلی بر نجاست آن‌ها نخواهیم داشت چون راه نجاست همان إغسل بود و وقتی إغسل آن جا شامل نشد، دلیلی نداریم.

خب روایات باب را گفتیم سه طایفه هست. طایفه دوم آن بود که به نجاست ملاقات کرده باشد که امام علیه السلام فرمودند اشکالی ندارد.

یکی از آن روایات همین روایت عبدالحمید بن ابی الدیلم بود که دیروز سنداً و دلالةً محل اشکال واقع شد و گفتیم دیروز ذبی هم برای اشکال سندی هم نیست. مقصود از این که راهی برای رفع اشکال سندی نیست روی مبانی مقبوله است. و الا این راه وجود دارد که صفوان بن یحیی عن اسحاق بن عمار عن عبدالحمید بن ابی الدیلم. سند این جور می‌رسد به این فراز. و صفوان بن یحیی از اصحاب اجماع است. بنابر مسلک کسانی مثل صاحب جواهر رضوان الله، حاجی نوری رضوان الله علیه و بعض اساتید مرحوم ما قدس سره، این‌ها قائلند به این که اگر در سند یکی از اصحاب اجماع بود و سند تا اصحاب اجماع تمام بود، دیگر لابنظر الی من بعده. قهراً این جا چون عبدالحمید بن ابی الدیلم بعد از صفوان بن یحیی واقع شده و قبیلش صفوان بن یحیی عن اسحاق بن عمار هست، لایأس به، ولو این‌ها ضعیف باشند. چون اجمعت الاصابة علی تصحیح ما یصح عن جماعة. اجماع داریم و اصابه امامیه، علمای امامیه اتفاق دارند که هر وقت مطلبی از اصحاب اجماع به طور صحیح به دست شما رسید و معلوم شد آن‌ها روایتی را نقل کردند، آن روایت دیگر معتبر است ولو آن‌ها آن روایت را به واسطه شمر بن ذی الجوشن نقل کرده باشند. این، اجماع وجود دارد چون آن‌ها معلوم می‌شود رفتند ته و توی آن را درآوردند و فهمیدند این ولو حالا شمر بن ذی الجوشن گفته اما این جا را راست گفته و این حرف مثلاً مطابق واقع است و صادر شده از امام علیه السلام. این یک مبنایی است که طرفدار هم در یک برهه‌ای از زمان زیاد داشته مثل صاحب جواهر و بزرگانی قبیل ایشان این مطلب را می‌فرمایند. اما امروز معمولاً این مبنا را قبول ندارند جزء از اساتید ما مرحوم آیت الله فانی قدس سره که ایشان طرفدار همین مسأله بودند و یک رساله‌ای یا کتابی ایشان در رجال دارند، آن جا هم همین مسلک را تقویت فرمودند و در صدد اثباتش برآمدند.

خب این مبنایی است. علی ای حال این روایت سنداً و دلالةً محل اشکال واقع شده.

روایت دوم: روایت 2 از باب 39 از

ابواب نجاسات (4:48)

روایت دیگر که در همان باب 39 نقل فرموده صاحب وسائل:

«وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى الْحَنَاطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَشْرَبُ الْخَمْرَ ثُمَّ يَمْجُّهُ مِنْ فِيهِ

يَمْجُّ يَعْنِي مَيِّبًا. يَأْخُذُ بِرِثَابٍ مَيِّبٍ. «مِنْ فِيهِ» مِنْ دِهَانِهِ.

قَيِّصِبُ تَوْبَى فَقَالَ لَا بَأْسَ.» [1]

به این روایت هم استدلال شده. و صاحب وسائل هم همین را در باب طهارة بصاق الشارب الخمر مع خلوه من النجاسة ذکر فرموده.

اشکال های استدلال به روایت: (5:50)

اشکال اول:

این روایت دو احتمال دارد در معنا کردنش.

احتمال اول: یکی این که این ضمیر مفعولی «ثُمَّ يَمْجُّهُ مِنْ فِيهِ» برگردد به خمر. «یشرب الخمر ثم يمجُّ» همان خمر را «مِنْ فِيهِ». خیلی زیاد کرده بوده در دهانش و دیده سختش هست لذا پاشید بیرون و خب ریخت به لباس من. این سؤال باشد.

احتمال دوم:

احتمال دیگر این هست که «ثم يمجُّه من فيه» مقصود همانی باشد که در روایت قبل بود. یعنی یمجُّ آب دهانش را، استخدام باشد در ضمیر. ولو این که آب دهان ذکر نشده در روایت و خود خمر ذکر شده اما مقصود از مرجع ضمیر، خود خمر نیست، خود خمر را که می خورد و می برد پایین. آن که مثلاً پرتاب می کند بیرون و می پاشد، آن همان آب دهانش است.

بنابراین که دومی معنا کنیم خب تقریب استدلالش می شود همانی که در روایت قبل بود و وجه استدلال همان است.

و لكن الحق و الانصاف این است که با توجه به این که ضمیر واضحی در کلام وجود دارد، استخدام هم امر خلاف ظاهری است، وجهی برای این نیست. این روایت دلالت می کند بر این که حضرت علیه السلام می فرماید این خمری که به تو پاشید اشکال ندارد. پس این می شود جزو روایات داله بر طهارة خمر و قهراً حمل بر تقیه می شود مثل بعضی روایات دیگر داله بر طهارة خمر که داریم و آن ها هم حمل بر تقیه می شود.

سؤال: وجهش این می‌تواند باشد که خمر مؤنث است اگر گفته...

جواب: نه هر دو برمی‌گردد. شعری هم استاد می‌خواندند در بحث که ضمیر مذکر و ضمیر مؤنث هر دو به خمر برمی‌گردد.

خب این اولاً که ظاهر این است و لوجه لرفع الید عن هذا الظاهر.

اشکال دوم به استدلال: (8:12)

و ثانیاً حالا اگر تردید هم داشته باشیم، مسلّم ظهور در ما یدعیه المستدل ندارد. فوقش این است که اجمال دارد و مردد است که ضمیر به بصاق برگردد یا به خمر برگردد. بنابراین باز استدلال ناتمام است.

اشکال سوم: اشکال سندی (8:35)

هذا مع این که سند روایت هم مشتمل است بر حسین بن موسی الحنطاط که ایشان هم مثل آن عبدالحمید بن ابی الدیلم لا توثیق له و لاجرح، لا عامّاً و لا خاصّاً. فقط راه حلش این است که در این جا هم در سند صفوان واقع شده. کسی که آن مینا را قائل باشد، از آن راه می‌تواند سند را تصحیح کند. اما اگر کسی آن مینا را قبول نداشته باشد سند تصحیح نمی‌شود. بنابراین سه اشکال این جا هست؛ اشکال سندی، اشکال دلالتی به این که ظاهر روایت خود خمر است و بنابراین، این روایت دلالت می‌کند که آن خمر نجس نیست، منجّس نیست و حمل بر تقیه می‌شود به خاطر معارضه‌اش با روایات داله بر نجاست. و اشکال سوم این است که از این هم صرف‌نظر بکنیم این روایت ظهور در ما یدعیه المستدل ندارد حداقل مردد است بین آن که او ادعا می‌کند و این معنای دیگر. بنابراین لایصح الاستدلال به این روایت شریفه.

سؤال: ...

جواب: نه، چون در این جا واسطه می‌خورد. عن حماد بن عثمان عن الحسن بن موسی و در آن قبلی هم همین بود.

خب این به خدمت شما عرض شد که روایت. چند روایت دیگر هم در مقام وجود دارد که به آن‌ها هم ممکن است استدلال بشود برای همین منظور ولو در این باب بزرگان اساتید ذکر فرمودند این روایات را این جا. اما جاهای دیگر توجه داشتند و این طوایف را هم آن جاها بیان فرمودند.

روایت سوم: روایت 6 از باب 17 از ابواب نجاسات (10:43)

یکی روایات وارده در باب هفده از ابواب نجاسات، باب طهارة المذی و الودی و البصاق و المخاط و النخامة و البلل المشیته. روایات این باب دلالت می‌کند بر این که مذی، ودی و

مدی پاک هستند. این‌ها الان مربوط به این بحث ما در این قسم نمی‌شوند. چون مجرای ودی و مدی و ودی از بواطن محضه هست نه غیرمحضه. اما بصاقش یک روایت در این جا هست در همین باب، روایت ششم:

«عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْتِدْلَالِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا (ع) سُئِلَ عَنِ الْبُصَاقِ يُصِيبُ الثَّوْبَ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ.» [2]

تقریب استدلال این است که او سؤال کرد که بصاق چطور؟ اگر بصاق اصابه به ثوب بکند، وضع ثوب چگونه خواهد بود؟ پاک است، یا نجس است؟ قال لا بأس به. حضرت فرمودند اشکالی نیست.

سؤال: بصاق نجس...

جواب: بصاق، آب دهان است.

تقریب استدلال به این روایت به این شکل است که امام علیه السلام استفصال فرمودند که آیا این دهان این شخص جایی از آن خونی هست، یا خونی نیست مع این که به خصوص آدم‌هایی که یک خرده سن‌شان بالا می‌رود و مخصوصاً قدیم‌ها که بهداشت دهان کمتر مراعات می‌شده معمولاً لثه‌ها و این‌ها خون از آن می‌آمده. یک گوشه‌ای از دهان، یک گوشه‌ای از لثه خونین است. خب امام علیه السلام نپرسیدند این چه جوری است. چون ترک استفصال که این بصاقی که دارد خارج می‌شود از دهان کسی است که در دهانش خون و این‌ها هست یا نه. بلا استفصال فرمودند لا بأس به. یا این که کلام خودشان که «لا بأس به» باشد اطلاق دارد، چه دهانش خونی باشد چه نباشد.

اشکال‌های استدلال به این روایت: (13:26)

این استدلال محل اشکال هست از دو نظر.

اشکال اول:

یکی این که خب بعضی افرادی که در سند واقع شدند، دلیلی بر وثاقت‌شان نداریم. اللهم الا أن يقال بما يدعيه الاستاد دام ظله در بحث که می‌فرمودند که کتاب قرب الاسناد که شاید بارها هم عرض کردم. حالا برای دوستانی که شاید نبودند آن موقعی که این مطلب را نقل کردیم اعاده می‌کنیم. کتاب قرب الاسناد یعنی کتابی که سندهایش تا امام علیه السلام واسطه کمی دارد. دو نفر، سه نفر بیشتر واسطه نمی‌شوند. خب روشن است که هر چه وسائط بیشتر باشند احتمال خطا و سهو و نسیان افزوده می‌شود و هر چه افراد کمتر باشند، اتقان نقل بالاتر می‌رود چون احتمال خطا و نسیان کاهش پیدا می‌کند. از این جهت کتاب قرب الاسناد که نوشته می‌شده می‌خواستند روایاتی که دارای این ویژگی است و از این اتقان برخوردار هست آن‌ها را یک جا جمع بکنند و بگویند این کتاب اتقان دارد از باب این که روات واسطه خیلی کم هستند تا امام علیه السلام. حالا ایشان

می‌فرمودند براساس این که هدف از نوشتن قرب الاسناد یک چنین چیزی است. وقتی هدف این است آیا اگر این روایات ولو قرب اسناد دارد اما از جهت دیگر کارش خراب است، روایتش ثقه نیستند. کاذب هستند، ضعیف هستند. خب این که نقض غرض می‌شود. شما باید روایاتی را بیاوری برای این غرض که از نواحی دیگر اتقان دارد، صحت دارد، حجیت دارد و می‌خواهید بگویید علاوه بر آن این امتیاز را هم دارد که قرب اسناد دارد و الا اگر قرب الاسناد دارد اما از آن طرف اصلاً حجت نیست چون روایتش ضعیف است.

بنابراین ایشان به این قرینه می‌فرمود از این ما می‌فهمیم که پس مؤلف قرب الاسناد که عبدالله بن جعفر حمیری است ایشان موثق می‌دانستند این افراد را. از آن نظر خیالش جمع است و حالا می‌خواهد بگوید این روایات که خودش فی نفسها حجت است، چون روایتش ثقات هستند یک امتیاز ویژه دارد. امتیاز ویژه‌اش هم همین است که قرب الاسناد دارد. این فرمایش استاد است. اگر کسی این مبنا را بپذیرد و این مطلب را بپذیرد می‌تواند بگوید که خود وجود افراد در کتاب‌های قرب الاسناد به شرطی که خود نویسنده آن کتاب قرب الاسناد ثقه باشد، از امارات عامه وثاقت است. شخصی در آن کتاب اسمش آمد در سندی آمد این دلیل بر این است که موثق است، ثقه هست و از این جهت این فایده عامه خوبی دارد.

اما جوابی که عرض می‌کردیم قبلاً، این بود که گاهی مؤلفین می‌گویند ما این روایاتی که به دست ما رسیده، این صد تا روایت این ویژگی در آن هست و ما از چیزهای دیگرش خبر نداریم. این را دسترس شما قرار می‌دهیم و خودت می‌دانی. او می‌خواهد اهداء کند به مخاطبین خودش آن چه که خودش دارد. می‌گوید من صد تا روایت را دست یافتم که این‌ها از نظر سند قرب دارند. خودت حالا برو نگاه کن و اگر از نظر رجالت شناختی که من بعضی‌هایشان را نمی‌شناسم. ولی شما شاید بشناسید. مثل صاحب وسائل قدس سره. چه منتهی بر فقهاء گذاشته صاحب وسائل. آن موقع که وسائل نبوده، وافی نبوده، علماء باید همه تهذیب و استبصار و من لایحضر و کافی را ورق بزنند برای یک حدیثی که می‌خواهند برای یک مطلبی پیدا کنند. باب بندی‌هایش این جور نبوده. صاحب وسائل آمده چه کار کرده؟ این‌ها را طبق شرایع باب‌بندی فرموده. روایات را آورده و گفته حالا فقیه خودش نگاه کند. هر کدام را می‌پسندد، هر جور می‌پسندد، هر کسی خودش باید انجام بدهد. یک خدمتی خواسته بکند. پس بنابراین عبدالله بن جعفر حمیری و مؤلفین سایر کتب قرب الاسنادی خواستند بگویند ما در اثر تلمذی که کردیم خدمت مشایخ‌مان و راه‌هایی که به دست آوردیم، این صد تا روایت یا دویست تا روایتی که این ویژگی را دارند ما داریم. این را در اختیار شما می‌گذاریم و خودمان هم نمی‌دانیم همه افرادی که در این هستند ثقه هستند یا نه. مجهول است برای ما. شما که ناظر هستید بروید نگاه کنید و اگر دیدید آن‌ها هم ثقه هستند بگو خب این امتیاز را هم دارد. ممکن است من موثق ندانم اما شما موثق بدانید، لذا به درد شما می‌خورد، می‌گویید موثق است و این امتیاز را هم که دارد. بنابراین لازمه نوشتن این چنین کتاب‌هایی از طرف بزرگان این نیست که حتماً حتماً آن‌ها افراد آن رجال اسناد را بشناسند یا حتی بخواهیم ادعا کنیم حتی اگر می‌شناسند و ضعیف می‌دانند باز هم وجه برای ذکر هست برای این که ممکن است ناظر و مراجع دیگر، آن راوی را ضعیف نداند و بهره‌برداری کند از این روایت. چون می‌داند به خصوص بنابر تعدی از مرجحات منصوصه اگر دو روایت با هم تعارض کرد، یکی هفت یا هشت تا واسطه می‌خورد تا امام علیه السلام و یکی‌اش مثلاً دو تا واسطه می‌خورد، مثل شیخ اعظم این جا آن را که دو واسطه می‌خورد بر آن که هفت تا، یا هشت تا واسطه می‌خورد، مقدم می‌دارد در تعارض. چرا؟ برای این که از ادله باب تعارض استفاده کرده که هر مرجّحی

باعث تقدیم است. خب یکی از مرجحات این است که در آن احتمال خطا و سهو زیادت
است و در این کمتر است لذا مقدم می‌داریم.

بنابراین نمی‌توانیم از این راه این سند را تمیم کنیم.

سؤال: استاد وقتی که یک فردی روایتی را در کتاب خودش می‌آورد اگر هیچ چیز دیگری
نگوید ظاهر حالش این است..

جواب: نه ظاهر حالش نیست.

سؤال: وگرنه دارد دروغ می‌گوید.

جواب: نه چه دروغی. می‌گوید این‌ها گفتند، این که دروغ نیست.

سؤال: ...

جواب: نه اشکال ندارد. الحمدلله که این کار را کرد. و الا کجا اسلام به دست ما
می‌رسید. این‌ها گفتند این‌ها امین هستند. می‌گویند این‌ها گفته شده و ما در اختیار شما
می‌گذاریم و خود شما مراجع هستید و باید حساب بکنید علاوه بر این که این روایات چون
یعاضد بعضه بعضا، از این جهت موجب تواتر اجمالی می‌شود، موجب تواتر معنوی
می‌شود، موجب استفاضه می‌شود. فلذا است اتکاء نکردند و اختصار نکردند بر روایاتی که
مسلم است. چون درسته این روایت به تنهایی ممکن است اشکال سندی دارد. و همچنین
روایات دیگر ولی پنجاه تا، شصت تا وقتی یک مضمون دارند، یک محتوا دارند، یا در یک
جامعی شریک هستند، این‌ها موجب تواتر اجمالی، تواتر معنوی و امثال ذلک می‌شود. ما
بسیاری از مطالب شریعت را به همین راه به دست می‌آوریم. صد تا روایت است،
دویست تا روایت است که خیلی‌هایش هم سندهایش معلوم نیست اما وقتی که یعاضد
بعضها بعضاً ما اطمینان پیدا می‌کنیم.

سؤال: ببخشید استاد یعنی مؤلف قرب الاسناد باید برایش مجهول باشد یا حتی ممکن
است ضعیف هم بداند.

جواب: بله گفتم ضعیف هم بداند اشکالی ندارد. چون این هدف را می‌خواهد بگوید که
این‌ها این ویژگی را دارند و به دست من رسیده، من بخل نمی‌ورزم و این را در اختیار
همه قرار می‌دهم. آن وقت‌ها هم که چاپ نبوده، این آقا ممکن است از این شیخ، از آن
شیخ این‌ها را به دست آورده، از مصادیقش به دست آورده. این‌ها هم نوشته نشده، کتاب
نیست، آن‌ها کتاب ندارند، چاپ نشده، سینه به سینه بوده و به دستش رسیده، حالا لطف
می‌کند این‌ها را همه را در یک کتابی جمع می‌کند می‌گوید این روایات این ویژگی را دارد.
من این افراد را هم خیلی‌هایشان را نمی‌شناسم و یا حتی من به نظرم ضعیف است اما
در اختیار شما قرار می‌دهم به دو هدف. یک، این که شما خودتان بروید نگاه کنید و شاید
بشناسید این‌ها را که ثقة باشند. یا آن که من ضعیف می‌دانم ممکن است به نظر شما ثقة
باشد. هدف دوم این هست که این روایت ضم می‌شود به سایر روایات، به سایر ادله و در
اثر این انضمام یک تواتری درست می‌شود، یک استفاضه‌ای درست می‌شود از این جهت
این‌ها دواعی نقل هستند. فلذا است آن مطلب هم که گفته می‌شود خیلی وقت‌ها اگر
دیدید یک نفری از یک نفری زیاد روایت نقل می‌کند این دلالت می‌کند بر وثاقت آن طرف
این را هم من قبول ندارم به خاطر همین جهت. چون داعی ممکن است این جهت باشد

که آن روایات از بین نرود و وجود پیدا کند و انضمام پیدا کند. بله اگر طبقش فتوا بدهد، اعتماد کند، دلالت بر وثاقت آن شخصی در نزد وی دارد ولی مجرد نقل دلالت نمی‌کند. ممکن است اعم باشد. هدفش آن ثانی باشد نه آن اولی.

اشکال دوم: (23:09)

اما دلالت این هست که این روایات در مقام سؤال از طهارت ذاتی بصاق است. یعنی آیا بصاق مثل بول و این‌ها است یا نه پاک است؟ کار ندارد به نجاست عرضیه و این که آیا اگر ملاقات کرد چه جور می‌شود حکمش. فلذا چون ظاهر سؤال سائل این هست، این جا ترک استفصال ندارد. یعنی از ذات بصاق دارد سؤال می‌کند. همان حرفی که بعضی آقایان روایت سور می‌زدند بعضی آقایان، شبیه آن حرف در این جا هم هست. این روایت می‌خواهد بگوید بصاق چه جوری است؟ نخامه چه جوری است، این آب بینی چه جوری است، این‌ها پاک است، نجس است در شریعت. این‌ها را سؤال کردند. حضرت علیه السلام فرمودند این‌ها عیبی ندارد.

سؤال: ...

جواب: آب دهان را چرا بپرسد؟ برای این که شاید پاک نباشد.

سؤال: منشأش این شبهه‌اش از کجا بوده؟

جواب: از این که نمی‌دانند این‌ها چه جوری است. اتفاقاً در این روایات نگاه بکنید از روایات استفاده می‌شود این مطالب گاهی برای بعضی افراد روشن نبوده. مثلاً در کنز الفوائد:

«رَوَى عَنْ عَمَارِ بْنِ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَنَا أَعْسِلُ مِنْ تَوْبِي مَوْضِعًا فَقَالَ لِي مَا تَصْنَعُ يَا عَمَّارُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَتَحَمَّتْ نُخَامَةٌ فَكَرِهْتُ أَنْ تَكُونَ فِي تَوْبِي فَعَسَلْتُهَا فَقَالَ لِي يَا عَمَّارُ هَلْ نُخَامَتُكَ وَ دُمُوعُ عَيْنَيْكَ وَ مَا فِي أَدْوَانِكَ إِلَّا سَوَاءٌ إِنَّمَا يُغَسَّلُ التَّوْبُ مِنَ التَّبَوُّلِ أَوْ الْغَائِطِ أَوْ الْمَنِيِّ.» [3]

معلوم می‌شود که از عمار فرمودند نه این که من تنفر دارم کثیفی است. نه، یعنی از باب نجاست دارم می‌شورم. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نه این چیزهای بدن انسان نجس نیست. آن چیزی که نجس است بول و غائط و منی است. این‌ها نجس هستند ولی نخامه، آب بینی نه. این خلط سینه نه. حالا در آن اوائل شریعت است چه می‌دانند، حالا امروز برای ما چیزهایی که از واضحات است از بینات است، در اول شریعت همه این‌ها به این وضوح به این جلاء نبوده بلکه با همین سؤال‌ها و همین‌ها معلوم شده.

خب پس بنابراین، این روایت سئل عن البصاق یعنی عن نفس البصاق من حیث هو هو، نه من حیث ملاقاته با چیزهای دیگر. و این روایت باز از آن روایاتی نیست که بگوییم حکم فعلی‌اش را می‌خواهد بپرسد فی کل شرایط. مثلاً آب دهانی این جاست بگوید آقا این پاک است یا نه؟ الان می‌خواهم مثلاً دست به آن بگذارم. این را که سؤال نکرده. از یک کلی سؤال کرده «عن البصاق». اگر از یک مورد خاص سؤال کرده بود، ظاهر این بود که از حکم فعلی آن من کل الجهات می‌خواهد سؤال کند. در آن دیگر معنا ندارد حیثی جواب

دادن. اما وقتی از کلی سؤال می‌کند، ظاهر این است که از خودش دارد سؤال می‌کند و کار به عوارض و طواری آن ندارد. فلذا این روایت و امثال این‌ها هم که در نخامه وارد شده و در این وارد شده، این‌ها ربطی به بحث ما پیدا نمی‌کند.

سؤال: ...

جواب: نه، چون عن البصاق است.

سؤال: ...

جواب: نه خمر در این نیست.

روایت باب 55 از ابواب نجاسات

روایت چهارم: روایات باب 55 از ابواب نجاسات (26:45)

و اما طایفه دیگری از روایات که مرحوم خویی قدس سره به این روایات استدلال فرموده اما نه این جا، بلکه در بحث نجاست بول و غائط به تناسبی در آن جا این‌ها را فرموده است. این روایات باب 55 از ابواب نجاسات بَابُ طَهَارَةِ بَلَلِ الْقَرْجِ وَالْقَيْحِ:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَأْتِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ

این سند خوب است. افرادش موثق هستند.

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَنِ الْمَرْأَةِ وَلَيْتِهَا قَمِيضُهَا أَوْ إِزَارُهَا يُصِيبُهُ مِنْ بَلَلِ الْقَرْجِ وَ هِيَ جُنْبٌ أَوْ تُصَلِّي فِيهِ قَالَ إِذَا اغْتَسَلْتَ صَلَّيْتُ فِيهِمَا.» [4]

خب سؤالش این است که پیراهن یا ازار؛ آن لنگی که می‌بندند از ناف به پایین، این اصابه می‌کند یا بلل محل و این زن جنب بوده. آیا در آن نماز بخواند یا نه؟ حضرت علیه السلام می‌فرماید وقتی غسل کرد عیبی ندارد در همان‌ها نماز بخواند ولو این ثوب اصابه کرده با بلل محل.

خب تقریب استدلال به این روایت این هست که این محل از بواطن غیرمحضه است و بواطن محضه نیست. و مجرای دم هست، مجرای بول است، و فرض این است که جنب شده، و جنب شده اگر به آمیزش بوده پس بنابراین مُصَاب به ماء الرجل هست و امثال این‌ها. خب در عین حال امام علیه السلام چه فرموده؟ فرموده اشکالی ندارد. و حال این که اگر این باطن منتجس می‌شود به واسطه مرور دم، به واسطه مرور بول، به واسطه اصابه منی، خب بعد آن بللی که از آن خارج می‌شود، این‌ها منتجس می‌شوند. ولی امام علیه السلام فرمود نه این لباس هیچ اشکالی در آن نیست. این یدل بر عدم تجس و عدم انفعال باطن غیرمحضه. خب دم و بول این نجاست داخلی است که مرور می‌کند. اگر منی را رجلی بدانیم نسبت به آن، پس بنابراین، این روایت دلالت می‌کند به حسب این استدلال که باطن نه به نجاست داخلی یتنجس نه به نجاست خارجی یتنجس. به هیچ کدام لایتنجس. این یک روایت.

روایت سوم همین باب:

«وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي حَدِيثِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ مَسَّ قَرْحَ امْرَأَتِهِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَإِنْ شَاءَ غَسَلَ يَدَهُ.» [5]

تقریب استدلال به این روایت همان چیزی است که در آن روایت اول بود که پس بنابراین حضرت علیه السلام فرموده که این دستِ مماسِ زوج پاک است. اگر دلش خواست بشورد. شستن را معلق بر مشیت کرده، پس معلوم می‌شود امر الزامی نیست. و حال این که باز آن محل به همان جوری که گفته شد محل چیست؟ محل مرور بول هست، محل مرور دم هست، محل اصابه منی هست. خب این مرد هم که دستش اصابه کرده و حضرت علیه السلام می‌فرماید شستن ندارد. این‌ها یعنی فقهاً شستن ندارد. حالا بهداشتی و فلان و این‌ها را کار ندارد این جا. می‌گوید فقهاً اشکال ندارد. و این شاء غسل یده.

خب التقرب، التقرب. همان حرف آن جا این جا هم می‌آید. به این روایات استدلال فرمودند محققین منهم محقق الخویی قدس سره بر این که پس باطن غیرمحضه لایتنجس. بعد الغاء خصوصیت می‌شود. قهراً این مال یک باطن محضه است و از این الغاء خصوصیت می‌شود به سایر بواطن غیرمحضه چون واضح است فقهاً که تفاوتی بین این بواطن غیرمحضه دیگر نیست.

سؤال: شاید رطوبت مسریه نبوده یعنی شرایط سرایت نبوده چون ظاهر این است که مسّت.

جواب: معمولاً هست و علاوه بر این که دیگر شما فقاهت‌تان باید این جاها دیگر من خیلی نباید توضیح بدهم.

اشکالات استدلال به این روایات:

(33:10)

آیا این استدلال تمام است یا تمام نیست؟ بر این استدلال مناقشاتی است که شهید صدر هم قدس سره در بحوث در همان ابواب بعضی از این مناقشات را، یا همه را بیان فرمودند.

اشکال اول:

مناقشه اول این است که این دلالت نمی‌کند که آن جا پاک است. ممکن است نجس غیرمنجّس باشد و شما با این روایت می‌خواهید استدلال کنید که این منفعّل نمی‌شود، تنجس پیدا نمی‌کند. ممکن است آن باطن به واسطه مرور این‌ها نجس می‌شود، تنجس پیدا می‌کند اما منجّس نباشد.

سؤال: جامد خالی عن عین النجاسة.

جواب: مثلاً این هم می‌شود.

پس بنابراین اعم است.

إن قلت:

خب این فرمایش شما در جایی است که از باب این که این بلل ملاقات با مجرا کرده، دارید حرف می‌زنید. می‌گویید شاید مجرا نجس است ولی منجّس نیست. اما احتمال دارد این بلل با خود بول ملاقات کرده. با خود دم ملاقات کرده باشد. آن جا دیگر می‌شود مثل خود مجرا. مجرا با دم ملاقات کرده لذا متنجس است، خب این بلل خودش با آن ملاقات کرده. شاید ملاقات با آن‌ها کرده، چطور حضرت علیه السلام می‌فرماید اشکالی ندارد؟

قلت:

ایشان این جور جواب می‌دهند. می‌فرمایند که این روایات ظاهرش این است که احکام این‌ها من حیث انفسها دارد بیان می‌کند. می‌گوید بلل آن جا من حیث این که بلل آن جا است، اشکالی ندارد. اما حالا یک فرضی شما می‌کنید که لعل ملاقات کرده با دم در داخل یا ملاقات با بول کرده در داخل در مثانه، در مجرا از این حیث در مقام بیان نیست. حالا ممکن است مجرا هم زخم باشد، خون داشته باشد از باب زخم نه خون عادت ماهانه و این‌ها. از این حیث در مقام بیان بلکه من حیث هو هو می‌خواهد بفرماید. بله اگر این روایات بخواهد حکم فعلی را بیان کند مثلاً یک کسی می‌آید می‌گوید ما این جور دست‌مان بوده و حواس‌مان هم نبوده لذا رفتیم نماز خواندیم. برای یک واقعه خاصه دارد می‌پرسد. آنجا دیگر معنا ندارد حضرت علیه السلام بگوید از این حیثش می‌گویم اشکال ندارد و به بقیه حیث‌هایش کاری ندارم چون در این جا حکم نمازش را می‌خواهد بفهمد. آن جا دیگر حیثی معنا ندارد.

اما آیا این روایات این جور از آن می‌فهمیم که این جور دارد سؤال می‌کند؟ «سألته عن رجلٍ مسٍّ» ظاهرش این است که معلوم نیست. برداشت امام علیه السلام از سؤال این است که کلی دارد سؤال می‌کند، نه یک مورد خاص. فلذا کلی که باشد، حیثی جواب دادن درست است. یعنی من حیث خودش، خودش را داری سؤال می‌کنی و خودش حکمش این است.

سؤال: استاد خیلی از فقهاء می‌گویند که مثلاً نجاست منی بعد از خروج است. یعنی آن داخل هم که بوده باشد، باز آن موقع نجس نبوده که بخواهد ...

جواب: حالا این‌ها درسته. این‌ها اصلاً بنابر این است که حالا ما بگوییم این‌ها نجس است در داخل والا یک جواب این است که اصلاً این مجراها نیست چون بول داخل نجس نیست، خون داخل نجس نیست.

اشکال دوم: (36:55)

ممکن است باز جواب دیگری بدهیم که نه، امام علیه السلام که می‌فرمایند اشکال ندارد از باب شبهه موضوعیه است. لعل دمی باشد خب شاید هم نباشد. پس قهراً این بلل پاک است، شک هم دارد اصابه با بول یا دم کرده یا نکرده، خب امام علیه السلام می‌فرماید اشکال ندارد. مثل بقیه شبهات موضوعیه. استصحاب طهارت هم داریم. این بلل فی نفسه که پاک است نمی‌دانیم ملاقات با بول در مجرا کرده یا نکرده، ملاقات با دم کرده یا

نکرده ممکن از این باب فرموده باشد.

اشکال سوم: (37:34)

جواب دیگر این است که باز در این روایات ما نمی‌توانیم بفهمیم مجرا و مصاب به دم داخلی یا بول داخلی یا خارجی نجس نیست. برای این که ممکن است متنجس می‌شود اما عند الزوال و الانفصال از آن پاک می‌شود. کما این که فتوای معروف فقهاء چیست؟ این است که می‌گویند این بواطن غیرمحضه این‌ها متنجس می‌شود ولی با انفصال و جدا شدن از عین نجس یا متنجس پاک می‌شود و احتیاجی به شستن ندارد. خب لعل که امام علیه السلام می‌فرماید این بلل‌ها پاک است چون این بلل می‌آید بیرون دیگر و وقتی می‌آید بیرون پس انفصال از نجس یا متنجس پیدا کرده. خب در اثر انفصال از آن و زوال عین نجس و متنجس از او، از این جهت می‌فرماید پاک است. پس به این روایات ما نمی‌توانیم استدلال بکنیم برای این که باطن متنجس نیست تا این که بگوییم غسل نمی‌خواهد تا از این روایت بخواهیم خارج کنیم.

نکته: (38:56)

و هنا نکته.

نکته‌ای که هست این است که در آن روایت بصاق این نکته فراموش نشود که آن جا یادمان رفت بگوییم و آن این است که اصلاً روایات مورد بصاق مشمول موثقه عمار نیست. چرا؟ چون روی مذاق آقایان فرمود «اغسل کل ما اصابه ذلک». چون بصاق شستنی نیست. آب بزاق که شستنی نیست. پس اصلاً آن اغسل شامل مثل بصاق نمی‌شود. اللهم الا این که ما آن اغسل را چه معنا بکنیم؟ کنایه از تطهیر بگیریم. و اما طبق مسلک آقایان که کنایه نگرفتند و خودش را معنا کردند و اصلاً شامل نمی‌شود تا ما بگوییم به این روایات استشهاد می‌خواهیم بکنیم و تخصیص بزنیم آن‌ها را. اصلاً این‌ها را از اول روایت موثقه شامل نمی‌شود که این البته یک مطلب منهجی بود خواستم عرض بکنم. و الا خب آن شامل نمی‌شود به خود این‌ها استدلال می‌کنیم برای طهارت که قول دوم هست و در مقام دوم می‌شود به آن استدلال کرد. این مجموعه روایاتی بود که آقایان در این صدد آوردند که بفرمایند ولو موثقه عمار «کل» داشت اما ما به خاطر این روایات تخصیص باید بزنیم موثقه عمار را، تخصیص که زدیم اغسل شامل بواطن غیرمحضه نمی‌شود و وقتی شامل نشد دلیل بر نجاست نداریم. این بیان محل اشکال واقع شد و حق در جواب از موثقه عمار همان است که ابتدائاً عرض کردیم و آن احتمال وجود ارتکاز و قرینه متشرعیه واضح در آن ازمنه که امام علیه السلام اتکل علیها از این جهت هست که ما نمی‌توانیم به این موثقه اخذ کنیم.

و هنا اموز آخر که استدلال شده به آن‌ها برای نجاست باطن که ان شاء الله شنبه

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. وسائل الشيعة، ج3، ص: 474

[2]. وسائل الشيعة، ج3، ص: 427

[3]. كنز الفوائد، ج2، ص: 184 - 185

[4]. وسائل الشيعة، ج3، ص: 498

[5]. وسائل الشيعة، ج1، ص: 271